

## کمونیسم آنها و کمونیسم ما

نقدی به «برنامه ی حزب کمونیست کارگری ایران»

«برنامه ما، برقراری فوری یک جامعه کمونیستی است. جامعه ای بدون تقسیم طبقاتی، بدون مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، بدون مزدبگیری و بدون دولت... جامعه کمونیستی همین امروز قابل پیاده شدن است.»<sup>۱</sup>

برنامه ی «حزب کمونیست کارگری ایران»<sup>۲</sup>

برای حزبی که خود را، تحت عنوان «کمونیسم کارگری»، محور جنبش کمونیستی ایران و جهان قلمداد می کند؛ برای سازمانی که چندی پیش با جنجال، همراه با گروهی دیگر، «حزب کمونیست ایران»! را تأسیس کرد و سپس با سر و صدای بیشتر از آن حزب انشعاب کرد و «حزب کمونیست کارگری ایران» را ساخت؛ برای گرایشی که سایر جریانات را «غیرکارگری» می داند<sup>۳</sup>، تعجبی ندارد که «یک روزه» خواهان "برقراری فوری یک جامعه کمونیستی" باشد! و این نکته را در مرکز «برنامه» خود جای دهد.

---

<sup>۱</sup> - «یک دنیای بهتر»، انترناسیونال، شماره ی ۱۷، اسفند ۱۳۷۴، «انقلاب و اصلاحات»،

ص ۷.

<sup>۲</sup> - منبع «حزب».

<sup>۳</sup> - برنامه ی «حزب»، بخش «کمونیسم کارگری و کمونیسم بورژوایی»، ص ۶.

اتفاقاً در گذشته چنین غلوگویی هایی توسط نیروهای «غیرکارگری» در جنبش کارگری، برای تحمیق کارگران و عوامفریبی، صورت می گرفت. برای نمونه استالین بارها اعلام داشت که «سوسیالیسم» و حتی «کمونیسم» را در شوروی ساخته است! بورکرات های دولت های منحن جوامع اروپای شرقی سابق نیز چنین ادعاهای بی اساسی را داشته اند. اما امروز برای همه روشن شده است که این برخوردها به دور از واقعیت بوده و هیچ پایه علمی و مادی ای نداشته و صرفاً ببرد تغذیه تبلیغاتی بورکرات ها در آن جوامع خورده و بس!

چنین برخوردهایی چه توسط استالینیست های سابق و چه توسط «کمونیست» های نوین از نوع «کمونیسم کارگری»، همه ناشی از عدم درک صحیح از مفهوم سوسیالیسم (و کمونیسم) است. اینها بر این باورند که با جنجال و تبلیغات می توانند «کمونیسم» را پس از جامعه سرمایه داری، «یک روزه» ساخت. چنین روش تبلیغاتی را نیز «رادیکالیسم» و «انقلابیگری» می دانند! این روش نه تنها «انقلابی» نیست و کوچکترین ربطی به روش مارکسیستی ندارد، که متعلق به گرایش های خرده بورژوازی مستأصل در جنبش کارگری است که خواهان ایجاد «کمونیسم» از نوع غیر علمی آن هستند.

برخلاف نظریه پردازان «حزب کمونیست کارگری» که ظاهراً خود را «کمونیست» و «مارکسیست» می پندارند، خود مارکس هرگز مدعی ساختن جامعه کمونیستی، فردای سرنگونی دولت سرمایه داری، نبوده است.

### «مرحله انتقال» از سرمایه داری به سوسیالیسم

گرچه مارکس تفاوت کیفی ای میان «سوسیالیسم» و «کمونیسم» قایل نبود، اما همواره از «مرحله ی نخست و مرحله ی بالاتر جامعه ی کمونیستی» صحبت به میان می آورد. در مرحله ی نخست، یعنی مرحله ی «سوسیالیسم»، طبقات و دولت از میان رفته و «به هر فرد در جامعه به اندازه سهمش در تولید اجتماعی از محصول آن

تولید تعلق می‌گیرد". (یعنی همه اعضای جامعه موظف به کار کردن هستند و در مقابل سهمی که به جامعه می‌دهند، محصولی دریافت می‌کنند). در مرحله ی بالاتر، یعنی مرحله ی «کمونیزم»، با رشد کیفی نیروهای مولده و وفور اقتصادی، شعار "از هر کس متناسب با توانایی اش، و به هر کس متناسب با نیازهایش" <sup>۴</sup> تحقق می‌یابد.

ظاهراً برای نظریه پردازان «حزب کمونیست کارگری» چنین تقسیم بندی ای بی اهمیت است. از دیدگاه «حزب» که خواهان "برقراری فوری جامعه کمونیستی" آن هم "همین امروز"! است، صرفاً یک مرحله وجود دارد و آن هم مرحله بالاتر «کمونیزم» است. در برنامه ی «حزب»، توضیح مرحله ی کمونیزم چنین بیان شده است:

"جامعه ای بدون تقسیم کار، بدون مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، بدون مزدگیری" <sup>۵</sup> و یا "از هر کس به اندازه قابلیتش و به هر کس به اندازه نیازش، این یک اصل اساسی جامعه کمونیستی است... جامعه کمونیستی جامعه ای است بدون دولت" <sup>۶</sup>.

در نتیجه، نظریه پردازان «حزب» بر این اعتقاد استوارند که پس از سرنگونی دولت سرمایه داری، می‌توان سریعاً به مرحله بالای «کمونیزم» رسید. این استدلال بی اساس و غیرعلمی است.

اول برخلاف حزب که تفاوت بین دو فاز کمونیزم (مرحله ی نخست، یعنی «سوسیالیزم» و مرحله ی بالاتر یعنی «کمونیزم») قایل نیست، مارکس بر این دو فاز تأکید می‌کرد. وی پس از اشاره به مشکلات فاز اول کمونیزم، در دوره پس از سرنگونی دولت سرمایه داری، چنین نوشت:

---

<sup>۴</sup> - کارل مارکس

<sup>۵</sup> - برنامه ی «حزب». ص ۶.

<sup>۶</sup> - برنامه ی «حزب»، بخش «جامعه آزاد کمونیستی»، ص ۵

«بروز این مشکلات در مرحله نخست جامعه ی کمونیستی اجتناب ناپذیر است... در یک مرحله بالاتر از جامعه ی کمونیستی، یعنی زمانی که تقید برده وار فرد به نظام تقسیم کار، و در نتیجه تضاد بین کار فکری و جسمی، از بین رفته باشد، زمانی که کار نه تنها وسیله ای برای گذراندن زندگی بلکه مطلوب اصلی آن باشد؛ زمانی که نیروهای تولیدی نیز همراه با رشد همه جانبه ی فرد افزایش یافته و همه ی سرچشمه های ثروت تعاونی به وفور هر چه بیشتر جریان داشته باشند؛- تنها در آن زمان است که فروپاشیدن افق تنگ حق بورژوازی در کلیتش ممکن می شود و جامعه می تواند بر پرچم خود این شعار را بنویسد: از هر کس متناسب با توانایی اش، و به هر کس متناسب با نیاز هایش!»<sup>۷</sup>

بدیهی است که نظریات مارکس با «دستور عمل»های «حزب» در تناقض آشکار است. چنانچه آن حزب تحلیل مارکس را پذیرفته باشد، مفهوم برنامه آن این است، که پس از سرنگونی دولت سرمایه داری، افراد جامعه نه تنها به «سوسیالیسم»، که به یکباره («همین امروز!») وارد فاز بالاتر «کمونیسم» می شوند. در وضعیتی که «از هر کس به اندازه قابلیتش و به هر کس به اندازه نیازش» (بدون اینکه لزومی به کار کردن داشته باشد)، محصول اجتماعی تعلق می گیرد!<sup>۸</sup>

دوم، مارکس حتی برای رسیدن به مرحله نخست، یعنی «سوسیالیسم»، مرحله ی مشخصی قایل بود:

«آنچه در اینجا با آن سر و کار داریم جامعه ای کمونیستی است که به جای برآمدن از دل بنیادهائی از آن خویش، از درون جامعه ی سرمایه داری خارج شده است و در

---

<sup>۷</sup> - «نقد برنامه ی گتا»، کارل مارکس، «دفترهای کارگری سوسیالیستی»، شماره ی ۱۲،

آبان ۱۳۷۱.

<sup>۸</sup> - به نظر می رسد که این دوستان علاقه زیادی به «سناریوی سفید و سیاه» دارند! برای آنها یا سرمایه داری وجود دارد و یا کمونیسم، و لاغیر! با چنین تحلیل های متناقضی است که جامعه شوروی را پس از انقلاب اکتبر، «سرمایه داری دولتی» ارزیابی کردند.

نتیجه، و در جمیع جهات، چه از نظر اقتصادی و چه از نظر اخلاقی و فکری، همچنان مهر و نشان جامعه ای را بر خود دارد که از شکم آن زاده شده است. در اینجا تولید کننده منفرد دقیقاً همانی را از جامعه دریافت می دارد که خود به جامعه داده است... در اینجا نیز هنوز حق مساوی اصولاً همان حق بورژوائی است... حتی اگر... دو نفر دارای قدرت مساوی باشند و در نتیجه بطور مساوی از صندوق اجتماعی سهم ببرند، نتیجه واقعی این خواهد بود که یکی از دیگری بیشتر دریافت خواهد کرد، از دیگری ثروتمندتر خواهد شد... برای جلوگیری از بروز این مشکلات، بجای اینکه حق را مساوی بدانیم باید آن را نامساوی کنیم.

اما بروز این مشکلات... اجتناب ناپذیر است، چرا که تنها اندک زمانی است که این جامعه، در پی دردهای زایمانی دراز مدت، از شکم جامعه ی سرمایه داری زاده شده است.<sup>۹</sup>

به سخن دیگر، پس از سرنگونی دولت سرمایه داری و قبل از تحقق «سوسیالیزم»، جامعه وارد مرحله ی دیگری می شود. این جامعه ای است که در آن هنوز نه تنها «مزدبگیر» وجود داشته، که نابرابری در دستمزدها و همچنین دولت<sup>۱۰</sup> نیز موجود است. زیرا که «تنها اندک زمانی است که جامعه، در پی دردهای زایمانی دراز مدت، از شکم جامعه ی سرمایه داری زاده شده است». این نه مرحله ی «سوسیالیزم» است و نه «کمونیزم»، که «مرحله ی گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم» نام دارد.<sup>۱۱</sup>

---

<sup>۹</sup> - «نقد برنامه گُتا».

<sup>۱۰</sup> - دولت به عنوان «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا».

<sup>۱۱</sup> - کسانی که این مسئله ساده را درک نکرده باشند. هنوز الفبای مارکسیزم را درک نکرده اند. و کسانی که «حزب طبقه ی کارگر» را بدون درک چنین نظریات اساسی ی مارکسیستی ساخته اند، در بهترین حالت، خود فریبی کرده اند.

چنین جامعه ای عمدتاً از طریق انهدام مالکیت خصوصی بر وسائل تولید (زمین، صنایع، بانک ها و غیره) و انحصار تجارت خارجی، و معرفی «اقتصاد با برنامه» مشخص می شود. در این جامعه تولید توسط قانون ارزش تعیین نمی شود. اما، در این جامعه، برخلاف جامعه آینده «سوسیالیستی»، یک تضاد اساسی وجود خواهد داشت: تضاد میان وجه تولید «غیرکاپیتالیستی» و وجه توزیع «بورژوازی». چنین واقعیتی که وجه تولید «سوسیالیستی» مرحله بسیار عالی تری از «سرمایه داری است؛ و باید نیروهای مولده رشد تعیین کننده ای برای وفور مادی و بی تأثیر کردن «معیارهای بورژوازی» کنند، و به محض سرنگونی «دولت بورژوازی» پایه های مادی سرمایه داری «یک روزه» از بین نمی رود؛ برای جریان هایی مانند «حزب» این اصل قابل درک نیست. آنها آرزوهای خود را جایگزین واقعیت ها می کنند.

اما، برای گذار به «سوسیالیسم» و رفع تضادهای جامعه «انتقالی» دو تکلیف تاریخی باید متحقق شود.

اول، تقسیم کار طبقاتی، زمینه عینی برای اقتصاد پولی و گرایش به سودجویی و ثروتمند شدن و کلیه ی بازمانده های ایدئولوژیک بورژوازی باید آگاهانه از بین بروند.

دوم، رشد تعیین کننده نیروهای مولده، در راستای ایجاد وفور اقتصادی و رها کردن مردم جهان از کار مشقت بار، باید در سطح جهانی تحقق یابد.

طی این دوره که تکالیف تاریخی فوق در شرف تحقق هستند، تولید کالایی، طبقات اجتماعی و «دولت» نیز باید رو به زوال گذارند. در مرحله ی انتقال، نقش «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» به مثابه «دولت کارگری»، صرفاً در جهت تضمین عدم بازگشت طبقه ی حاکم و تنظیم فعالیت های اقتصادی است.

## دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا

جالب تر از تناقض گویی در مورد مفهوم کمونیزم، درک «حزب» از مقوله دولت است. در برنامه ی «حزب» آمده که: "جامعه کمونیستی جامعه ای است بدون دولت،" این اصلی است صحیح. اما، بحث بر سر تأکید تنوری های عمومی نیست که بر سر مسئله ای مشخص است: در روز پس از سرنگونی دولت سرمایه داری، چه نوع دولتی برای انتقال جامعه به یک جامعه کمونیستی ی «بدون دولت» باید به وجود آید؟ پاسخ مارکس به این سوال واضح و روشن است:

"در بین جامعه ی سرمایه داری و جامعه ی کمونیستی مرحله ای از دگرذیسی انقلابی وجود دارد که، در طی آن، یکی به دیگری تبدیل می شود. همگام با این جریان، دوره ای از تحول سیاسی نیز وجود دارد که در طی آن دولت چیزی نخواهد بود جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا."<sup>۱۲</sup>

این دولتی است که پس از تحقق سوسیالیزم رو به زوال خواهد گذاشت.

پاسخ «حزب» به همین سوال، پیچیده و پرتناقض است:

"حکومت کارگری... حکومتی طبقاتی است، به همین اعتبار در تئوری مارکسیسم دیکتاتوری پرولتاریا نامیده شده است... حکومت کارگری یک دولت آزاد است که تصمیم گیری و اعمال اراده مستقیم خود توده وسیع مردم کارگر و زحمتکش در جامعه را سازمان می دهد. حکومت کارگری بنا بر ماهیت خویش حکومتی گذرا است."<sup>۱۳</sup>

از دیدگاه مارکسیزم «دولت» و «حکومت»، گرچه به یکدیگر مرتبط اند، اما یک مقوله واحد نیستند. «حزب» با یکی قلمداد کردن این دو از توضیح واضح ماهیت دولت «انتقالی» ظفره می رود. به نظر می آید که از اعلام کلمه «دیکتاتوری» نیز ابا

---

<sup>۱۲</sup> - «نقد برنامه گتا»

<sup>۱۳</sup> - برنامه «حزب»، بخش «انقلاب پرولتری و حکومت کارگری»، ص ۶، تأکید از ماست

دارد<sup>۱۴</sup>. و آن واژه را به استناد به تنوری مارکسیستی طرح می کند. آنها ناقص! مارکس بطور دقیق واژه «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» را بکار برده است و نه «دیکتاتوری پرولتاریا». کلمه «انقلابی» کلمه زائد و بی ربطی نبوده که مشخصاً ماهیت دولت آتی را نشان می دهد. چنین دولتی بایستی «انقلابی» باشد تا بتواند وظایف سنگین انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم را انجام دهد.

در مرحله ی انتقال، به قدرتی نیاز است که بطور مؤثر برای از میان بردن تدریجی خصوصیات منفی موروثی جامعه ی سابق گام های تعیین کننده بر دارد. چنین دولتی باید دمکراتیک ترین قدرتی باشد که تاریخ به خود دیده است. در جامعه انتقالی باید، دمکراسی ای به مراتب والاتر از دمکراسی بورژوایی وجود داشته باشد. آزادی بیان، تجمع، اعتصاب و مطبوعات باید برای کلیه ی قشرهای اجتماعی تضمین گردد. این دولت را مارکس «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، یعنی قدرت شورایی، نام نهاده، و کمونیست های انقلابی با افتخار و سربلندی از چنین دولتی دفاع کرده و آن را در سرلوحه برنامه خود قرار می دهند.

صرفاً گرایش های «غیر کارگری» (کسانی که می خواهند یکشنبه ره صد ساله روند!) از تبلیغ چنین دولتی تردید به دل راه می دهند. هر شکل دیگری از قدرت مانند دولت «نخبگان روشنفکر»، «دیکتاتوری حزبی»، در نهایت راه گذار به «سوسیالیسم» را مسدود کرده و انقلاب را به عقب باز خواهد گرداند.

م. رازی

Razi@kargar.org

۲ بهمن ۱۳۸۱

---

<sup>۱۴</sup> - شاید «حزب» نمی خواهد اطرفیانش را از کلمه «دیکتاتوری» بترساند! در صورتی که یک حزب کمونیست، بایستی با صراحت حمایت خود از «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» را به مثابه دولت آتی اعلام کند. اما، «حزب» چنین نکرده است!